

صفحات ۲۳۲ - ۲۱۵

## جسارت‌های معنوی عرفانی در مضامین شعری در سروده های اخوان

لیلا سایگانی<sup>۱</sup>

حبیب جدیدالاسلامی قلعه نو<sup>۲</sup>

### چکیده

بی تردید مهدی اخوان ثالث یکی از مهم‌ترین شاعران نسل پسا نیمایی است که اشعارش به تعبیر اکثر پژوهش‌گران ادبیات معاصر ایران، ترکیبی است شاعرانه و هنرمندانه از سنت شعر کلاسیک فارسی و شعر نو نیمایی. اخوان ثالث نماینده‌ی نسلی از شاعران است که هم به اجتماع و تحولات آن متعهد است و هم به لحاظ ادبی، شعرش از غنایی خاص برخوردار است. در واقع او شاعری است که هم به فرم ادبی اهمیت می‌دهد و هم به محتوای شعرش توجه بسیاری می‌کند. از این‌رو، با فهم چنین خصیصه‌هایی در شعر او، بسیاری تلاش کرده‌اند تا با خوانش‌های جدید، ابعاد ادبیات اخوان ثالث را کشف و بررسی کنند.

شعر اخوان ثالث، توانایی منحصر به فردی برای خوانش‌های مدرن نقد ادبی را دارد. شعر اخوان، سرشار از باستان‌گرایی، آشنایی‌زدایی، کارکردهای متفاوت معنایی و ویژگی‌های خاص زبانیست. در این مقاله تلاش کرده‌ایم با استفاده از شیوه‌ی خوانش متون ادبی، شعر او را از منظر مضامین شعری مورد تجزیه و تحلیل ادبی قرار دهیم.

خواننده این تحقیق در می‌یابد از لحاظ اندیشه، شعر اخوان از تنوع مضامین و درون مایه‌های معنایی چندانی برخوردار نمی‌باشد و عمده‌ترین دلمشغولی ذهن او را مسایل اجتماعی، یأس و نومیدی، ایران دوستی و عشق شکل می‌دهد که با شگردهای زبانی به طرق مختلف بیان شده.

### واژگان کلیدی

اخوان، ادب معاصر، مضمون، شعر نو، درون مایه.

۱. دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.  
Email: sayegani55@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران. (نویسنده مسئول)  
Email: mehdi136400@yahoo.com

## طرح مسأله

مهدی اخوان ثالث شاعری است که با پیروی از نیما به سرودن شعر نو پرداخت. او با آمیختن زبان خراسانی و زبان معمول و متداول امروزی ما و زبان شعرهای نیما توانست به حق و تمام قد از نیما و زبان و بیانش دفاع کند. شعرهایی اجتماعی، سیاسی گفت که به وسیله خواندن آنها می توان به عمق و ژرفای تاریخ سی چهل ساله ی معاصر ما رسید. او بود که بعد از مرداد ۳۲ و آن همه خروش و جنب و جوش مبارزات مردمی مانند دیگر شاعران دهه سی سرخورده شد اما مانند آنها قد راست نکرده و از امید دم نزد بلکه از سرخوردگی، یاس و بیهودگی گفت و همیشه و همه حال بر سلطه بود نه با سلطه. او بر خلاف دیگر شاعران آن دوران مانند فروغ و شاملو دغدغه حال داشت آن هم در ایران نه در جهان، او نگران فرو ریختن هیبت گذشته ی سرزمینی بود که در گذشته فرو ریخته بود. استخراج و تبیین مهمترین عناصر زبانی و محتوایی و مضمونی شعر اخوان در تمام منظومه هایش در ادب معاصر مهم محسوب می شود.

این پژوهش بر اساس هدف، بنیادی، از منظر ماهیت و روش، توصیفی - تحلیلی و از حیث روش گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای، میدانی و اینترنتی می باشد. برای انجام این پژوهش، به مراکز اطلاع‌رسانی معتبر، کتابخانه‌ها و پایگاه‌های اینترنتی متعددی مراجعه شده است، که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود

## برجسته ترین مضامین در شعر مهدی اخوان ثالث

مضامین شعری اخوان از تنوع زیادی برخوردار نیست. اخوان ثالث چند موضوع محدود را بارها و به طرق مختلف و از زوایای متفاوت تکرار نموده است به گونه ای که خواننده از تکراری بودن آنها ملول نمی شود ولی معلوم نیست چرا به تنوع و گستردگی درون مایه های شعری توجه نداشته است. بررسی دلایل این مطلب را باید واگذار کرد به مجال دیگری.

درشت ترین ذهنیات اخوان یا پرکاربرد ترین درون مایه های شعری او را در اینجا بر می شمیریم و چند مثال هم از باب نمونه ذکر میکنم. هر کس به اشعار اخوان تورقی بزند این موضوعات را بیشتر از همه می یابد:

### - یأس و نومیدی و خشم و خروش و نفرت

یکی از خصوصیات بارز شعر اخوان، یأس و بدبینی نسبت به جامعه و روزگار است که سایه خود را در غالب اشعار او به اشکال متفاوت افکنده است. تخلص اخوان (م. امید) در برابر سیاهی و یأس حاکم بر شعرش در حکم طنز است! هر چه از اوایل کارهای او پیشتر بیاییم این ناامیدی پررنگتر می شود، درک این مسأله و چگونگی و علت‌های آن، در شناخت اشعار اخوان اهمیت ویژه ای دارد که سعی خواهیم کرد تا گذری بر آن داشته باشیم:

اصولاً افکار و وجدانیات آدمی زائیده محیط و شرایط اجتماعی است که شخص در آن زندگی می کند... البته نباید فراموش کرد که بشر در عین حال که محصول محیط طبیعی و اجتماعی است، با دخل و تصرف در طبیعت، محیط خود را دگرگون می کند...؛ پس غایت هنر را خود هنر نیم توان پنداشت. هنرمند در تکاپوی خود و برخوردهایش با زندگی و اصول و ارزشهایی چون: «سودجویی، هرج و مرج، ماده پرستی، تحقیر آدمیت، جنگ دایمی انسان با انسان، دروغ و ریاکاری که زندگی بر او تحمیل می کند، یا مجبور به پناه جستن به گوشه ای می گردد یا به دنیای جادویی سمبولها و مفاهیم موهوم رومی کند یا واقعیت زندگی را انکار می کند چون در خود یارای ایستادگی نمی بیند یا از آن می گریزد و نومیدانه تسلیم می شود یا به شکلی از اشکال به مقابله با آن بر می خیزد که در هر صورت نفرت او از زندگی و آشفستگیهای آن، پایه و اساس این رفتارها می گردد. (پرهام: ۱۳۷۱: ۱۹-۱۵).

اخوان برخلاف آنچه بسیاری گمان برده اند شاعری است که هیچ گاه نخواسته و نتوانسته دست از امید و تلاش بشوید، البته، در بسیاری مواقع او نیز مثل هر انسان دیگری دچار نومیدیها و سرخوردگیها می شود ولی همان طور که گفتیم او همیشه، به نقطه ای و روزنه ای هر چند دور، امیدوار است و این امید او به اشکال مختلف، جلوه می یابد؛ او نیک می داد که ناامیدی محض یعنی مرگ؛ بی دلیل نیست که در شعر «کتیبه»، شب تلاش و کوشش را «شرط جلیل» خوانده است و شب یأس و نومیدی را «علیل و افسرده» و ناامیدی و یأس که در اشعار اخوان به چشم می خورد، دلایل زیادی دارد که از جمله

مهمترین آنهاست:

۱- شکست اخوان و هم نسلان او بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۳۲۱

شعر اخوان آینه راستگویی محرومیتها، تلاشها و آرزوهای نسلی است که در اوج شور و اعتمادش ناگهان خود را فریب خورده یافت. حنجره زخمی اخوان، فریاد خونین نسلی شکسته و نومید و سرخورده را باز می گوید؛ نسلی که حاصل امید و تلاشش جز شکست و خیانت رهبران و سردمداران سیاسی و حزبی چیزی نبود، و اخوان چه زیبا از این خیانتها پرده بر می دارد، آن جا که می گوید:

مشتهای آسمانکوب قوی

واشده ست و گونه گون رسوا شده است

یا نهران سیلی زنان، با آشکار

کاسه پست گدایها شده است.

(آخرشاهنامه، ص ۲۰)

یا: خدایا زمین، سردوبی نورشد،

بی آزر م شد، مسخ شد، کور شد

... زمین دیگر آن کودک پاک نیست

پرآلود گیهاست دامان وی

که خاکش به سر گرچه جز خاک نیست.

... نمانده ست جز من کسی بر زمین

دیگر ناکسانند و نامردمان

بلند آستان و پلید آستین.

همه باغها پیر و پژمرده اند،

همه راهها مانده بی رهگذر،

همه شمع و قندیلها مرده اند.

(زمستان، ص ۱۰۰)

۲- اخوان به دلیل صداقت و مناعت طبعش، هیچ وقت راضی نشد مثل بسیاری از

یاران چرکین آستیش، نان به نرخ روز بخورد یا به مدح و تملق فلان و بهمان پردازد. او علی رغم فقر و نیازش هرگز از کسی تقاضایی نکرد و در تمام مدت عمرش با سختیها و مشکلات دست و پنجه نرم می کرد، در طول زندگی دو بار به زندان رفت و بارها و بارها به دلیل مستأجر بودن، خانه به دوشی کرد حتی برای کار مجبور به سفر کردن به آبادان و خوزستان شد. مدتی هم هنگام معلمی، به اطراف کاشان تبعید شد. خرج معاش و تأمین زندگی خانواده و نداشتن امنیت شغلی، او را مجبور میکرد تا از طریق قلم زدن برای این جا و آن جا و عوض کردن کارها، زندگی را به هر شکلی که شده بگذارند، او در نهایت سادگی زندگی میکرد و جز کتابخانه ای با چند هزار کتاب چیز دیگری نداشت. او در گلایه از وضع خودش می گوید: «اگر دنبال ساز زدن رفته بودم الان شده بودم فلانی. اگر دنبال هر بدبختی دیگر رفته بودم وضعم از حالا بهتر بود. هر کس هم که از راه می رسد تخم می فرماید که شاعر مردم باید اینجوری باشد و شاعر مردم باید بگوید که «الفقر فخری»، و نباید که سازد و نباید که تسلیم شود. و از این شروورها، همه چیزشان رو به راه است، خانه شان، ماشینشان، ماهی ده هزار تومن حقوقشان آن وقت این جا و آن جا قلم می زنند و تخم می فرمایند که «اخوان ثالث» ناامید است. تلخ است، بدبین است. کدامشان می دانند که من چه می کشم (طاهباز: ۱۳۴۷، ۴۴)».

۳- مرگ دختران اخوان، «لاله» در بیست سالگی و «تسگل» در هنگام تولد و همچنین مفقودالثر شدن پسرش «سهی» هم از شدایدی است که اخوان در زندگی متحمل شده و در یأس و بدبینی او از جامعه و روزگار موثر افتاده است.

۴- اخوان از همان اوایل کارش مورد حسادت و ریا کاریهای دشمنان و حتی بسیاری از دوستانش واقع می شد، و هر زمان به نوعی به آزار و اذیت او همت می گماردند؛ او در این باره می گوید:

«من دیگر نمی خواهم این اشتباه را تکرار کنم، دیگر هیچ گونه توقعی از هیچ کس و هیچ سو ندارم... نان خودم را خورده ام و نفس خودم را کشیده ام. اگر گله یا شکوایی هست از راهزنان و فریب پیشگان باید داشت که با این دست، دست شما را می فشرند تا آن دستشان آزاد باشد که در تاریکی دست دیگری را هم نهفته بفشرند (همان)...» این است

رنج و یأسنامه امید، مرد ملامتی لولی وش که همیشه یکتا پیرهن بود و هر دو دستش زنجیر محبت روستایانه اش:

مرا دشمنانند پر کین و رشک  
ازیرا که در شعر نام آورم  
کم از هر کران تیر و تهمت زند  
زعرشم صلاهی تحیت زند  
حسودانم از مکمن حقد و خبث  
سنان جفا، تیر طعنت زند

(دفترهای زمانه، ص ۱۱)

با وجود هم این احوال است که اخوان می نویسند: «نومید بودن و نومید کردن، نجیب تر و درست تر است از امید دروغین دادن و داشتن چون حداقل این نجات و درستی این است که آدم دروغها و پدر سوختی‌ها را نخواست و نیاراسته ... (از این اوستا: ۱۵۱، ۱۳۶۷) نیز می سراید: رشته امید بی حاصل گسستن، بهتر از بیهوده دل بستن (اخوان: ۱۳۷۰، ۱۹۹)»

جای دیگر، در دفاع از خویش می گوید: «... من حق می دهم به هر کس که هر چه می خواهد بگوید متنفرم از هر چه نفرت و آفرین است... من نه امیدی را (که رسالت تاریخی اش را برایم از دست داده) بر خود به دروغ تحمیل کرده ام و نه یأسی را که از رنجش فارغ بوده ام. اما این هم شکوه ای است: به مصلوبی که چهار میخ شده، فرمان آن کس که می گوید: «دل خوش دار، بخند. دست افشانی و یا پایکوبی کن»، از فرمان آن کس که به چهار میخ می کشد کمتر ظالمانه نیست...» (طاهباز: ۱۳۴۷، ۲۴۳)

با توجه به این مسایل است که باید به اخوان هم مانند فردوسی، سراینده حماسه های پیروزی و سرافرازی که بعد از شکست ایرانیان ناگزیر از موییدن و تفو گفتن به زمین و زمان است، حق داد و نالش و حسرت و ناامیدی او را عین صداقت دانست، مگر نه این است که هنر واقعی باید چونان آینه ای جلوه گر واقعیتها و وقایع باشد. اخوان با همه این ناامیدیها و سردی و سکونها، آن چنان که گفته شد، هرگز از پیکار و تلاش و امید باز نایستاد زیرا او حتی بی آن که بخواهد، این خواهش و تمنا در ضمیر پنهانش می جوشد و در شعرش منعکس می شود. امید او اگر بنوعی ناامیدی بدل می شد، باز از حرکت نمی ایستد و امید و ناامیدی وی، تبدیل به خشم و عصیان، یا طنز و رندی و لودگی و یا نفرت و

نفرین می شود که در سرتاسر آثار او موج می زند. این رندی و به سخره گرفتن و در عین حال خشم پنهانی اخوان را در شعرهای «مرد و مرکب»، «کتیبه»، «نادریا اسکندر»، «برف» و بسیاری از شعرهای دیگر وی می توان به وضوح مشاهده کرد.

### – ایران دوستی

اخوان عقیده دارد که شعر باید از انسان و محیط و تأملات در این دو، پر باشد؛ او در این باره می گوید: «به اعتقاد من آنچه مهم است اتکا به زمین و انسان است و ریشه داشتن در خاکی، خاک، خاک انسانی، والسلام». او معتقد است که انسان نباید گذشته های درخشان خودش را رها کند و به امور زودگذر، دلخوش شود: «باید به امری مقدس و بزرگ و خیال می کنم شاید عالی و بشریایمان داشته باشم. این ایمان بمنزله آب دریا و رود و چشمه ساری است که من ماهی بی آرام آن آمم... (کاخ: ۱۳۷۱، ۷۴۴)». او به این نکته پایبند است که «در عالم هنر، گامهای مطمئن و ماندنی را کسانی بر می دارند که بدانند جای گام قبلیشان کجا بوده و جای گام بعدی شان کجا خواهد بود (همان)».

این لزوم متکی بودن به جایی در زمین و جامعه، و ریشه داشتن در خاک، خاکی انسانی، به صورت عشق به ایران زمین و مظاهر مختلف آن – از جمله تاریخ و اساطیر – جلوه می کند، و این چنین است که اخوان به عنوان پیامبر ایران و دشمن انیران و حامی مزدشت (زردشت و مزدک) ظهور می کند:

ای وطن آبادمانی، سربلند، آزادمانی

گرچه بهر من نداری کلبه ای، کاشانه ای هم

گرچه بس بیگانه امروزت نماید خویش و خواهان

پیش من خویشی ندارد دوستت، بیگانه ای هم

عمر و جان کردم نثارت، عاشقم دیوانه و ارت

عاشقی دیوانه چو من نیست، فرزانه ای هم

عشق و ایمانم به ایران در دو گیتی هم ننگجد

نیست رطلی در انیران سنجد این، پیمان ای هم ...

( تو را ای کهن بوم و بر دوست درام، ص ۲۳۰ )

عشق و علاقه به ایران و هر آن چه ایرانی است تا آخر عمر، همراه اخوان بود؛ قصیده قوی و شیوایی «تورا ای کهن بوم و بر دوست دارم» که در آخرین مجموعه شعر وی، با همین نام، چاپ شده در حقیقت، «بیانیه شعری» مهدی اخوان ثالث، در اواخر عمر وی و نشانه این پایبندی می باشد:

ز پوچ جهان هیچ اگر دوست دارم      تورا، ای کهن بوم و بر دوست دارم  
تورا ای کهن پیر جاوید برنا      تورا دوست دارم، اگر دوست دارم  
تورا ای گرانیامیه، دیرینه ایران      تورا ای گرامی گهر دوست دارم  
تورا ای کهن زاد بوم      بزرگ آفرین نامور دوست دارم...

امید، در ذیل همین قصیده نیز گفته است:

«باری بگذر، که جهان جای گذشت است و گذرگاه ... مسأله این است که من می گویم ایران دیروز و امروز را دوست دارم، حب الوطن دارم حقشناس مادرم، خاکم، سرزمینم، و فرزندان بزرگش هستم. همین. والسلام(همان).»

«ایران دوستی» اخوان، دلایل و زمینه های قلبی و مختلفی دارد که اهم آنها را می

توان چنین بر شمرد:

الف) همان طور که گفتیم اخوان، انسانی است دوستدار خوبی و پاکی و راستی که می خواهد متکایی برای این نیاز درونی خود بیابد، آشنایی با متون گذشته از یک طرف و ناامیدی و سترون شدن فریادش. در میان هزاران چرکین آستین بلند آستان از طرف دیگر، او را به سوی پاکانی چون: زردشت، مزدک و مانی سوق می دهد و این گذشته که دیگر جز خوبیها و نور و صداقتهایش چیز دیگری از آن در اذهان و خاطره های کنونی نمانده، دستاویزی می شود تا ناکامیها و دوروی و دورنگیهای کنونی را در راحت آنها بزداید و در سایه سار چنین ایمانی که بمنزله دریا و چشمه ساری پاک است. ماهی بی آرام آن گردد. (کاخ، ۱۳۷۱، ۳۹۸)

ب) امید، «ایران» را با آن همه پشتوانه ها و مواریث غنب فرهنگی و تاریخی، سزاوار و شایسته چنین دل بستگیها می دانست.

ج) او می خواست به پیروی از استاد و نیای خویش، از طریق پرداختن به شخصیت‌های



گذشته و تاریخ، و مهین دوستی - نه میهن پرستی - آینده ای بهتر را تدارک بیند، به بیان دیگر او با این کار خویش می خواست که روح بزرگی و غرور و عزت را در کالبد «خود کم بینان» و «از خود بیگانگان» بدمد: وی درباره فردوسی می گوید:

اگر چند از رفته ها گفت باز      «ولی رفته ای گفت، آینده ساز...»  
من از شهر اویم شناساش نیز      هم آوا و هم درد و همتاش نیز  
به ایران پرستی، شعوبیگری      انیران گدازی و گند آوری  
سلحشوری و شعر و شور و منش      دلیری و گوردی و کار و کنش  
(تورا ای کهن بوم و بردست دارم، ص ۱۳۶)

د) ایدئولوژی انقلاب مشروطه - با همه خوبیها و بدیهاش - کم و بیش در غرب داشت و خواه ناخواه در ایران پیامدهایی مختلفی را به بار آورد که از جمله آنهاست: رسوخ مکاتب مختلف غربی در ادبیات بعد از مشروطه و غرب زدگی و از خود بیگانگی؛ بدین لحاظ باید یکی از دلایل مهم و اساسی توجه زیاد اخوان را به تاریخ گذشته و جلوه های ملی و وطنی - که بعضا آرمانی، دست نیافتنی و غیر واقعی به نظر می رسد - عکس العملی منطقی در برابر هجوم عقاید شرقی و غربی (چپ و راست و از خود بیگانگان دانست؛ عکس العملی عقلانی برای جلوگیری از مسخ شدن و استحاله فرهنگی). (آژند: ۹، ۱۳۶۳)

اخوان به جای آن که پروای «انترناسیالیسم» موهوم و مشکوک و به ظاهر مترقی مد روز را داشته باشد، عشق و اعتقاد قدیمی - به سبک «حب الوطن من الایمان» - به وطن داشت (کاخی ۱۳۷۱، ۲۲۰).

اواهل تزویرو تقلب نبودوبه دنبال توهم جهانی اندیشیدن و کلی نگری و کلی گویی نبود که هم خورا درد آشنا و عاقبت به خیر نشان دهد، هم از مسوولیت پذیری فرار کند و نفیر انساندوستی تو خال سردهد؛ و در جایی بگوید «به قول قایلی: ملی ترین آثار در عین حال جهانی ترینند» و اضافه می کند: «بنده متاسفانه یا شاید هم خوشبختانه آدم جهانی نیستم (طاهباز: ۱۳۴۷، ۵۸)». آنچه در این جا گفتنی است این که اخوان با شرق و غرب، در صورت داشتن روابطی سالم و عادلانه، مخالف نیست؛ نفرت و انزجار را و از «غرب و شرق

... زدگی است:

نه شرقی نه غربی نه تازی شدن  
برای تو ای بوم و بر دوست دارم  
(تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، ص ۲۲۹)

به همین دلیل، او فرهنگ را یک امر جهانی می‌داند و در لزوم و نحوه بهره‌برداری از آن می‌گوید: «من فرهنگ را یک چیز گسسته نمی‌دانم. امروز ما با گذشته ما ارتباط دارد، مثل آب که برود زیرزمین و جایی پنهان شود و باز چند فرسخ آن طرفتر از یک روزنی، چشمه‌ای بیاید بالا، بنابراین، فرهنگ منقطع نشده است و همیشه برخورد فرهنگها بوده، یعنی در واقع داد و ستد فرهنگهاست که رابطه انسانها را در جوامع روشن می‌کند. امروز چون رابطه‌ها نزدیکتر است، این آمیختگی و ارتباط بیشتر است و ما در این زمینه، هم باید بهره‌برداری از فرهنگ دیگر تمدنها بکنیم و هم فرهنگ خودمان را قدر بشناسیم. به هر حال جواب این سوال این است که فرهنگ چیز مقطعی نیست آمیختگی هر چه بیشتر پیدا بکند، یعنی برداشت درست و منطقی، بهتر است؛ فرهنگ همه جهان مال همه جهان بشریت است و برداشتها از آن آزاد به شرط این که اصالت خودی مخدوش نشود، یک مرتبه انسان گم نشود (کاخی: ۱۳۷۱، ۷۴۳)».

وی نه تنها از غرب و شرق زدگی نفرت دارد بلکه غرب و شرق تجاوز کار را نیز همیشه می‌کوبد و هرگز با آن از در سازش در نمی‌آید:

ره آزاد گر مزدشت پویم  
نه راه غرب و شرق و راهزنها  
(تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم. ص ۲۹۱)

اخوان، عشق و اعتقاد قدیمی - به سبک حب الوطن من الایمان - به وطن داشت. بهاء الدین خرمشاهی در این باره می‌نویسد: سکوت جمعی و نمی‌دانم منتظره یا غیره منتظره روشنفکران در مقابل جنگ تجاوز کارانه و تحمیلی عراق به ایران را به گمانم او بود که شکست و به ساده‌ترین و بلکه غیر روشنفکرانه‌ترین وجهی، غیرت وطن خواهی خود را نشان داد (همان: ۲۷۳)».

#### - مضامین سیاسی و اجتماعی

باید گفت که اخوان یک شاعر سیاسی است بی آن که به سیاست مانند سیاستمداران،

روزنامه نگاران و مسوولان کشوری چندان گرایشی داشته باشد، یا صریحاً به آن تظاهری کند (زیرا که شعر، جای این گونه تظاهرات نیست)؛ شعر او مدام از وزقایع و حوادث سیاسی که در کشور می گذرد بارور می شود، به طوری که کودتای ۲۸ مرداد و شکستهای پی در پی سیاسی گروهها و احزاب و زد و بندها و سازشهایی که قبل و بعد از این ایام شکل گرفت. آنچنان تاثیری در شعر امید گذاشت که می توان اشعار و آثار او را به دودوره قبل از تغییر و بعد از آن تقسیم کرد:

### ۱- دوره پیش از تغییر

شعر امید پیش از تغییر و تحول، در آن بخشی که به سرنوشت انسان مربوط می شود، اساساً به یک احساس اجتماعی عدالت خواهانه رمانتیک قابل تأویل است (گویی اخوان در این دوره به دنبال مدینه فاضله ای است که در آن بتواند ایمنی و آسایش یابد). در این دوره که دوره مبارزه است، و دوره ای آغازین برای شعر امید نیز هست، مفاهیم در طول هم، حول محور انسان و مبارزه برای عدالت می گردد (مختاری: ۱۳۷۲، ۴۳۷). و نوعی خوش بینی و امید و تلاش در اشعار این دوره که نسبت به دوره دوم کمتر است دیده می شود. «سگها و گرگها»ی اخوان (۱۳۳۰) بهترین نمونه اشعار این دوره برای نشان دادن این امید و خوش باوری است:

### آواز سگها

- «زمین سردارست و برف آلود و تر،  
هوا تاریک و توفان خشمناک است؛  
کشد - مانند گرگان - باد، زوزه،  
ولی ما نیکبختان را چه باک است؟  
- «کنار مطبخ ارباب، آ» جا،  
بر آن خاک اره‌های نرم خفتن،  
چه لذت بخش و مطبوع است، و آنگاه  
عزیزم گفتن و جانم شنفتن  
(زمستان، «سگها و گرگها»، ص ۶۵)

در شعرهای اخوان، اصولاً نوعی گرایش به انسان و عدالت و مبارزه وجود دارد که یک مرحله آغاز داشته است و یک مرحله تداوم. آغاز آن دردوره پیش از تحول بوده است با اندیشه‌هایی نه چندان پیچیده به همراه نوعی وضوح؛ و تداومش در دوره پس از تغییر و تحول است با اندیشه‌های پیچیده تر و عمیق تر که شکست، آن را هویت بخشیده است.

## ۲- دوره پس از تغییر و تحول

در دوره تغییر است که امید به اندیشیدن می‌نشیند. و از این اندیشیدنش، گرایش نیرومند سر بر می‌آورد که چهره دیگری از او می‌آراید. چهره‌ای متفاوت یا متناقض با چهره نخستین، یک نفی، یک حس نیرومند یأس، یک تأمل همه جانبه در عدم کارآیی آدمی، یک احساس پوک و پوچ بودن حرکتی که روی انجام شد، یا هر حرکتی که بخواهد انجام شود. این تار، این لایه، این پوسته، بر هر زاویه از دید و ذهن و زبان او تنیده است (همان: ۴۴۹):

شادی نماند و شور نماند و هوس نماند  
سهل است این سخن که مجال نفس نماند  
فریاد از آن کنند که فریاد رس رسد  
فریاد را چه سود، چو فریاد رس نماند؟  
کوکو، کجاست قمری مست سرو خوان؟  
جز مثنی استخوان و پر اندر قفس نماند ...  
(ارغنون، «چاره»، ۱۳۳۳، ص ۳۲)

یا:

در غالب شعرای سروده شده بعد از ۱۳۳۲ مثل: «آواز چگور». «آنگاه پس از تندر» «کتیبه» و ... چنین یاس و سردی و سکونی به چشم می‌خورد، او خود درباره ایران آن زمان می‌گوید: در این شهر فرنگ غرب و غرب زده، سر دستانت و سکون و سکوت و بیزاری و خشم و نفرت فریاد و بیشتر گریه و ضجه، من قیاس از خویشتن می‌گیرم و زندگی دردآلود خویش که بدش روزافزون‌تر شده است و می‌شود؛ اما افسوس که بر

سراپای موجودیت این خراب آباد، گویس، انگار، زبانم لال، خاک گورستان پا شیده اند. (کاخ: ۱۳۷۱، ۲۸۴)»

رفتن به زندان و تحمل سختیها و دیدن خرد شدن جمجمه دیگران در زیر شکنجه و ... باعث تغییراتی در افکار و رفتار اخوان شد؛ «ابراهیم گلستان» در این باره می‌گوید: «از دمخورهایی که داشت هیچ یک را پیشش نمی‌دیدم. هیچ یک را نیم شناختم، یا هرگز ندیده بودمشان ... می‌دیدم حرکت فکرش به گذشته است؛ دوران پاکی و نور ورفاه و راستی را در گذشته می‌انگاشت ... (گلستان: ۳۴۸،

### – عشق و مضامین عاشقانه

در کنار اشعار موفق اجتماعی و شبه حماسی باید از غزلیات و غزل‌واره‌های او نیز یاد کرد که بخشی مهم از میراث شعری اخوان ثالث را این قبیل اشعار او می‌سازند. این اشعار هم از نظر شماره و هم از نظر کیفیت هنری، بخشی قابل توجه از دیوان مهدی اخوان ثالث را در بر می‌گیرد؛ تا آنجا که به طور کلی می‌توان گفت در دیوان وی غلبه با مضامین عاشقانه و تغنیات است. در تعریف، آثار غنایی به آن دسته از آثار ادبی اطلاق می‌گردد که در آنها فرد از "احساسات و عواطف شخصی" خویش سخن می‌گوید (شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۲۷) و از این نظر این گونه ادبی، در برابر ادب تعلیمی (که بنای آن بر آموختن چیزی به دیگران است) و ادب حماسی (که بنیاد آن بر احساسات و ادراک‌ها و تجربه‌های قومی و ملی است) قرار دارد.

در این تعریف، ادب غنایی شامل موضوع‌ها و مسائلی چون عشق، عرفان، طنز، هجو، هزل، حبسیه و بسیاری دیگر از مسائل فردی می‌شود. اما تغنیات را می‌توان به آن گروه از اشعار غنایی اطلاق کرد که در آنها غنا در معنی خاص کلمه "یعنی عشق و ترانه‌خوانی برآمده از سرخوشی و طرب" شعر را شکل و صورت داده است. مهم آن که اخوان ثالث به این تغنیات نظر خاص دارد و از بُن بر آن است که "شعر به معنی خاص"، "همان تغنی مألوف و مأنوس باشد، همان سرّ و سرود شناخته، ... همان جاری مترنم ارواح و قریح موزون" (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۲). از همین روست که در نخستین دفتر شعر وی، ارغنون، غزلیات بیش از نیمی از دیوان را در بر می‌گیرد: ۸۵ غزل اغلب عاشقانه، در برابر ۷۵ قطعه

از قوالب دیگر. در زمستان، ۵ قطعه تغنی از مجموع ۴۰ شعر "که دو شعر قابل توجه "لحظه" و "لحظة دیدار" از جمله آنهاست؛ در "آخر شاهنامه"، ۷ قطعه از مجموع ۳۴ شعر؛ در "از این اوستا"، چهار قطعه مهم "غزل ۴"، "سبز"، "نماز" و "ندانستن" از مجموع ۲۶ شعر؛ در "دوزخ اما سرد"، شعر مهم و برجسته "از برخوردها"؛ و در "پاییز در زندان"، سه غزل واره زیبای ۵، ۶، ۷ و ۸. درباره دفترهای بعدی بدین اشاره بسنده می‌کنیم که تغنیات در "ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم"، شماری قابل توجه و در "سواحلی" عمده دفتر را از آن خود دارند.

دغدغه‌های نظری م. امید درباره شعر و شاعری نیز پیوندی استوار با تلقی او از غزل و جوهر عاشقانه غزل و غنا دارد. همانگونه که اشاره شد، اخوان شعر را در معنای خاص خود برابر غنا و تغنی می‌داند (همان). بنابراین او نقش عشق را در سرودن شعر، بنیادی می‌انگارد و می‌گوید: "تمامت نقش به عهده عشق است، تا عشق نباشد هیچ کار هنری، هیچ شعری به وجود نمی‌آید. اما عشق به چی و کی حرف دیگری است. من از عشق مفهوم دیگری برای خود دارم. همین الان هم عشق مرا وادار به نوشتن کرده است، عشق به همین لحظه. و البته در هنگام تغنی و سرایش، این عشق به مرحله "بی‌تابی" می‌رسد" (اخوان ثالث، ۱۳۸۷: ۱۳۸) و این بی‌تابی همان است که وی در تعریف شعر، آن را از عوامل و انگیزه‌های بنیادی می‌شمرد و می‌گوید: "شعر محصول "بی‌تابی" آدم است در لحظاتی که شعور نبوت بر او پرتو انداخته. حاصل بی‌تابی در لحظاتی که آدم در هاله‌ای از شعور نبوت قرار گرفته" (همان). پس شعر برای م. امید حاصل بی‌تابی و این بی‌تابی خود برآمده از عشق است. عشقی که همزاد و یا والد "تغنی" است و عشقی که بی‌آن، "زندگی مفهوم ندارد، اصلاً ممکن نیست، یا اگر باشد پوچ است و هیچ و سرد و یخ‌زده، مثل هسته زردآلو که از لای یخ درآوردی، بشکنی ببینی پوک است. عشق در طبیعت زندگی است؛ هسته پر و پیمان زندگی است؛ یا حتی باید گفت عشق خود زندگی است. تعبیر و لفظ دیگری است برای مفهوم و معنی زندگی" (همان: ۱۶۴).

می‌توان جوهره غنایی بینش اخوان ثالث را در اغلب اشعار او و حتی در اشعار اجتماعی - شبه‌حماسی وی نیز مشاهده کرد. به دیگر سخن، می‌توان ادعا کرد که ذهنیت

اخوان ثالث در بنیاد بیش از آن که حماسی باشد، تغزلی است. این سخن شاید در بدو امر عجیب بنماید اما گذشته از شمار بالای اشعار عاشقانه و غنایی و نیز دیدگاه‌های شاعرانه او که پیش از این درباره آن سخن گفتیم، این موضوع از دقت در برخی مهم‌ترین و هنری‌ترین ساخت‌های شعری وی در همان آثار اجتماعی - حماسی اخوان نیز قابل اثبات است. تصاویری از این دست نشانگر آن است که وی حتی در بحبوه درگیری درونی با تاریخ، حماسه، اسطوره و اجتماع و در هنگام سرایش از آنها ذهنیتی غنایی دارد. اخوان ثالث حتی آنگاه که در ابتدای "آخر شاهنامه"، از خواب‌ها و رویاهای شیرین اما تعبیرناشدنی "این شکسته چنگ بی قانون" سخن می‌گوید، تصویر عالی آن "ایام شکوه و فخر و عصمت" را نه فقط در آیین "بارگاه پرفروغ مهر" و "طرفه چشم‌انداز شاد و شاهد زرتشت" می‌بیند، که نیز یکی از تصاویر آن جهان عالی و مثالی برای وی در دیدار "پریزادی چمان سرمست" در چمنزاران پاک و روشن مهتاب "رخ می‌نماید (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۷۹)؛ تصاویری از این سان که در برخی از اشعار نامدار وی نمود دارند:

- ما کاروان ساغر و چنگیم / لولیان چنگمان افسانه گوی زندگیمان، زندگیمان شعر و افسانه / ساقیان مست مستانه /... (شعر آخر شاهنامه) (همان: ۸۴).

### نتیجه‌گیری

شعر اخوان در حقیقت پلی است بین شعر سنتی دیروز و شعر مدرن امروز. گویی که او پیش از نیما می‌زیسته است و رابطه‌ی راستین بین شعرهای کلاسیک و شعرهای نیمایی، هم اوست. اگر چه واقعیت این است که او پس از نیما زیست و با آشنایی با نیما، دوره‌ی ده ساله تمرین و قوالب گوناگون شعر کلاسیک را از قصیده تا چار پاره که از بهار سال ۱۳۲۴ آغاز شده بود تا زمستان سال ۱۳۳۴ پشت سر گذارد و در همین سال، سال سرایش زمستان در راه زندگی متحول و متکامل شعری خود گام نهاد با کوله بار شعری که منزل به منزل پر بارتر شد. شاعری که از فردای شب زمستان، چاووشی خوانان از کنار آسیاب‌های از کار افتاده و با رویای چمنزاران پاک و روشن و چشم‌انداز شاد و شاهد زردشت و کابوس‌های وحشی وحشت در خواب‌های اهالی روز و شب، عبور کرد. باغ همسایه را به تماشا ایستاد و نیز اشباحی را که از زیر انگشتان صبور چگوری بیرون می‌آمدند، و در

جاده ای که آن سوی شهریار شهر سنگستان سر در غار کرده بود به راه افتاد و در دامنه ای که زنجیریان به سوی کتیبه ای مرموز، تن به پیش می کشیدند، و در همه این مسیرها مست و سرمست غزل خواند و دشنام داد. از این میخانه به آن میخانه، این سو و آن سو رفت...

بی تردید اخوان شاخص ترین چهره‌ی شعر معاصر است که شکست‌های سیاسی و اجتماعی عمیق ترین تأثیر را در اندیشه و شعر او برجای نهاده است. در یک نگاه کلی به شعر او می‌توان گفت که شکست و نومیدی؛ مضمون و ذهنیت واحدی به بسیاری از سروده‌هایش بخشیده است، حالتی که از یک خشم و خروش نومیدانه به سوی یک نوحه سرایی می‌رود و در لابه لای آن حسرت‌ها، دریغ‌ها، نومیدی‌ها و آرزوهای خود را با طینتی گریه آلود بر زبان می‌آورد. شعر اخوان مانند بسیاری دیگر از شاعران معاصر، حرکت و تحول ویژه‌ی خود را داشته است، حرکتی که از ارغنون آغاز می‌شود و به تدریج در زمستان، آخر شاهنامه و از این اوستا به اوج خود می‌رسد. او در بطن این سه مجموعه‌ی شعر اخیر است که به هویتی مشخص و ممتاز در شعر نیمایی می‌رسد؛ هویتی که در متن آن انسان، اجتماع و سرنوشت او قرار دارد. تسلط اخوان بر ظرفیت‌های زبان فارسی، خشم و خروش توأم با شیون، لحن روایت گونه اشعار داستانی - اساطیری، استفاده از مواریت فرهنگی و همچنین واژگان عامیانه - به ویژه در شاهکارهایش - آنچنان شکوهمند جلوه می‌کند، که از او شاعری می‌سازد که شعرش به آسانی در سروده‌های شاعران پس از وی به عنوان الگو و نمونه رخنه می‌کند و جریانی نسبتاً مشخص را رقم می‌زند که به ویژه در شعر شاعران خراسانی پس از او جلوه‌ای خاص می‌یابد.

اخوان ثالث از شاعران طراز اول شعر نو و به ویژه شعر جریان سمبولیسم اجتماعی است، که توانست با استفاده از ظرفیت‌های زبانی و فرهنگی فارسی و خراسانی و همچنین هنرنمایی خویش، بهترین سال‌های شکفتگی شعری خود را وقف تبیین اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و وضع و حال مردم و روشنفکران در طول سال‌های سیاه پس از کودتا کند. او حقیقتاً این اوضاع و احوال را با زیبایی و ظرافت خاصی در پیش خوانندگان و آیندگان مجسم کرده و به تصویر کشیده است. در واقع او در شعر نو به آن چنان



تشخص فکری و هنری رسید که توانست در ذهن و زبان شاعران پس از خود، به ویژه شاعران تازه کار خراسانی رسوخ کند و به عنوان ساربان‌ی آگاه برای شیوه‌ی شاعری آن‌ها باشد.

اما در پایان باید اضافه کنیم که شعر اخوان ثالث، این توانایی را در گذر زمان به دست آورده است که به صورت‌های مختلف خوانش و بررسی شود. و بی‌گمان از رهگذر چنین خوانش‌هایی می‌توان به عمق و ژرفای ادبیات غنی او پی برد. ادبیاتی که گویی هیچ وقت کهنه نمی‌شود. و همواره می‌توان آن را بسته به شرایط و موقعیت‌های تاریخی، بازخوانی و تجزیه و تحلیل کرد.

خواننده این تحقیق در می‌یابد از لحاظ اندیشه و آنچه ما ذهن می‌نامیم، شعر اخوان از تنوع مضامین و درون‌مایه‌های معنای چندانی برخوردار نمی‌باشد و عمده‌ترین دلمشغولی ذهن او را مسایل اجتماعی، یأس و نومیدی، ایران دوستی و عشق شکل می‌دهد که با شکردهای زبانی به طرق مختلف بیان شده است و از نظر زبانی بیش از هر چیز به نمادگرایی و باستانگرایی با بیانی روایت‌گونه علاقمند است.

## منابع و مأخذ

۱. آژند، یعقوب (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران، چاپ سوم، تهران، طهوری.
۲. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۶۲)، از این اوستا. چاپ دهم. تهران: مروارید.
۳. ----- (۱۳۷۵)، آخر شاهنامه، چاپ سیزدهم، تهران: مروارید
۴. ----- (۱۳۷۶)، ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم، چاپ چهارم، تهران: مروارید.
۵. ----- (۱۳۷۹)، ارغنون، چاپ یازدهم، تهران: مروارید.
۶. ----- (۱۳۷۹)، در حیاط کوچک پاییز در زندان، چاپ یازدهم، تهران: زمستان.
۷. ----- (۱۳۷۹)، دوزخ، اما سرد، چاپ نهم، تهران: زمستان.
۸. ----- (۱۳۹۰)، زمستان، چاپ بیست و هشتم، تهران: زمستان.
۹. شمیسا، سیروس (۱۳۷۲)، آشنایی با عروض و قافیه، چاپ ششم، تهران: انتشارات فردوس.
۱۰. طاهباز، سیروس (۱۳۴۷)، گفت و شنودی با م. امید. دفترهای زمانه، شماره ۲.
۱۱. کاخی، مرتضی (۱۳۷۱)، صدای حیرت بیدار (گفتگوهای مهدی اخوان ثالث)، چاپ اول، تهران: انتشارات زمستان.
۱۲. مختاری، محمد (۱۳۷۸)، انسان در شعر معاصر، چاپ دوم، تهران: توس